



■ ظهور قله‌های رفیع و بلندی چون فردوسی، سعدی، مولوی و حافظ، محصول زمین‌لرزه‌های سخت و سهمگینی بود که در اعماق روان قوم ایرانی در طی تاریخی پرتلاطم ایجاد شده بود.

■ حماسه، رویکردی تاریخی -

اسطوره‌ای دارد و شاعر را از عینیت تنگ و متصلب و میرای «من» شخصی به روح نامیرای قومی و «ما»ی قبیله‌ای مرتبط و متصل می‌سازد.

# رستم و تابلور هویت

• مرتضی باقری

■ فردوسی شاعر عصر و زمانه‌ای است که روح حیات و خون زندگی

در کالبد و رگهای مردمش

رو به سردی و فسردگی نهاده بود.

■ رستم شاهنامه

نیاز روانی

مردمی است که در

واقعیت تاریخ از آن

محروم هستند و فردوسی این نیاز را در شخصیت رستم تجسم می‌بخشد.

به نام خداوند جان و خرد  
«اساطیر نیاز روحهایی است که تاریخ سیرشان نمی‌کند»  
دکتر شریعتی - کویر

ادبیات عالیترین جلوه حیات فکری و فرهنگی ملتها در طول قرن‌ها و هزاره‌هاست. هر ملتی تنها، آرزوها، دردها، فریادها و عقده‌های خود را در قالب تمثیلهای و نمادهای دلنشین با عباراتی زیبا وارد حوزه فرهنگی جامعه می‌کند و به نسل‌های بعد می‌سپارد. ادبیات بهترین آینه‌ایست که ذهنیت يك ملت را انعکاس می‌دهد و برای محقق که بخواهد ویژگیهای روانی يك ملت را مطالعه کند، بی شک بهترین منبع، ادبیات آن ملت می‌تواند باشد. کمیت و کیفیت ادبیات هر ملتی بستگی به نحوه حرکت آن ملت در مسیر تاریخ دارد. هر چه حرکت جدی‌تر و گامها مستحکم‌تر و چشم‌اندازها وسیع‌تر و ستیزها و برخوردها سخت‌تر باشد، مسلماً تجربه تاریخی آن ملت پربارتر خواهد بود؛



و این تجربه تاریخی را می‌توان در طول و عرض ادبیات آن ملت جستجو کرد.

جغرافیای سیاسی ایران دارای ویژگیهای منحصر بفردی است که تاریخ ادبیات این سرزمین را از عمق و غنا و تنوع و تلون خاصی برخوردار کرده است. تمدنهای نخستین ایران در میان تمدنهای چین و هند در شرق؛ و تمدنهای بین‌النهرین، مصر، آسیای صغیر و یونان در غرب، سربرکشید. قرار گرفتن ایران بین شرق و غرب هر چند به رشد فرهنگی این ملت فراخی و گسترش فراوانی بخشید؛ اما تنشهای سیاسی - نظامی بسیاری که از سوی همسایگان تحصیل می‌شد، امنیت اجتماعی و پیشرفت اقتصادی ایران را همواره تحت تاثیر خود قرار می‌داد. سرزمین ایران در برخی از برهه‌های تاریخی معبری بوده است برای جهانگشایی چون اسکندر، چنگیز و تیمور که خواب فتح دنیا را می‌دیدند؛ و ایران که بر سر راه شرق و غرب واقع شده بود، همواره بیشترین سهم خستونتهای نظامی و برخورد های قومی و نژادی را به ارث می‌برد. بیش از هزار سال حاکمیت بیگانگان بر این سرزمین، از سلوکیان و اعراب اموی و عباسی تا سلسله‌های ترک‌نژاد آسیای میانه و ایلخانان مغول و تیموریان، کمتر مجال رشد و شکوفائی حیات فکری - فرهنگی ویژه قوم ایرانی را فراهم نموده است. اما با همه تفوق نظامی - سیاسی بیگانگان، همواره سلیقه و ذوقیات قوم ایرانی بر اقوام فاتح غالب بوده است.

عمق و غنای فرهنگی یک ملت بستگی تام به فشارهای جانبی تاریخ و به افت و خیزها و فراز و فرودهای حیات اجتماعی آن ملت دارد. هر چه تکانه‌ها و تنشها جدی‌تر باشد، آن ملت برای حفظ بقای خود انرژی ذهنی و روانی بیشتری مصرف می‌کند و حجم وسیعتری را می‌زید و ابعاد و جهات بیشتری از حیات را تجربه می‌کند. ادبیات تلاش ذهنی مردمی است که به واقعیت موجودشان معترضند. ادبیات مقاومت در برابر محدودیتهاست، «تمرین آزادی است.»<sup>(۱)</sup>

اوج اعتلای ادبیات ایران در زمینه نثر و شعر، از قرن چهارم تا هشتم هجری است؛ از زمان فردوسی تا حافظ. این چهار قرن در میان تمام اعصار و قرون تاریخ ایران ممتاز است. از جهت اینکه در این چهار قرن مردم ایران بیشترین فشارهای نظامی - سیاسی و تحمیلات فرهنگی اقوام بیگانه را پذیرا بوده‌اند. هجومهای بی‌امان اقوام نیمه وحشی آسیای میانه، کشتارها، قتل عامها، ویرانیها، آوارگیها و بیخانمانیها میدان حیات این ملت را تنگ و محدود کرده بود؛ و این ملت همچون بیماری که به تنگی نفس مبتلا شود، برای گرفتن اکسیژن بیشتر ریه‌های فکری و فرهنگی را بیشتر به کار می‌گیرد. شاید بتوان گفت که ظهور قله‌های رفیع و بلندی چون فردوسی، سعدی، مولوی و حافظ؛ محصول زمین لرزه‌های سخت و سهمگینی بود که در اعماق روان قوم ایرانی در طی تاریخی پر تلاطم ایجاد شده بود.

□□□

جامعه هم‌مانند فرد دارای روان است؛ روانی بسیار پیچیده که در عین آنکه برآیند روان همه افراد تشکیل دهنده آن ملت در طول تاریخ و عرض جغرافیاست؛ اما از وجود تک‌تک افراد مشتعل است. روان جامعه نیز

دارای دو قلمرو خودآگاه و ناخودآگاه است. خودآگاهی روان جامعه در محدوده آن بخش از فرهنگ جامعه قرار دارد که اکثریت افراد آگاه و تحصیلکرده با آن آشنایی نسبی دارند. اما روان ناخودآگاه جامعه در سهر و ساخت دیگری است. آگاهی و شناخت جامعه‌شناسانه و روانشناسانه و سیاست و تاریخ قدرت شناخت و ادراک شخصیت نهفته در بطن وجدان جامعه را ندارد. ماهیت این لایه برای کسانی که صرفاً در محدوده خودآگاه جامعه می‌اندیشند پوشیده است. این لایه که جهت دهنده اصلی و کلی حرکت فرهنگی جامعه به سوی آینده است، ریشه در اعماق تاریخ اساطیر و تاریخ ملت دارد و ذائقه و تمنیات و عقده‌ها و آرزوهای نسلهای بسیاری را به همراه می‌آورد و همچون جریان نیرومند سیلی که از گوهسارهای اساطیری - تاریخی قوم سرچشمه گرفته و در بستر زمان جاری شده و در اعماق وجدان مقوله نسل‌ها راه دریای آینده را در پیش می‌گیرد.

صدای جریان این رود را - که از اعماق قناتی سرپوشیده می‌گذرد - گوشهای معمولی نمی‌توانند بشنوند. ادراک این صدا و احساس فشاری که از اعماق، لایه‌های روین فرهنگ جامعه را می‌لرزاند، نیازمند دید و نگری «شهودی» است. نگری پیامبرانه و شاعرانه، نه صرفاً عالمانه. تنها شاعر اصیل و راهبر می‌تواند با شعور مرموز و ماوراء تعقل خود، پیش از دیگران تکانه‌ها و تنشهایی که در اعماق می‌گذرد را بگیرد و «فریاد ساکت» تاریخ خود را بشنود، و آن را به دیگران نیز انتقال دهد. شاعر اصیل و راهبر مفسر زمانه‌اش است. او دردها و عقده‌های واپس خورده مردمش را می‌شناسد و آن را با چنگ کلمات بیرون می‌کشد و به میدان خودآگاه روان جامعه‌اش انتقال می‌دهد. شاعر و هنرمند اصیل بر اثر ارتباط با چنان منبع و سرچشمه اثری و شگفت ادراک، می‌تواند حتی مسیر کلی بسیاری از جریانات و حوادث را که در آینده به وقوع خواهد پیوست پیشگویی کند. حواس هنرمند و شاعر باید چون شاهین هواشناسی، کوچکترین جریان غیر عادی را پیش از دیگران بگیرد و علامت دهد. «دندانه‌های چرخ سرنوشت، هنرمند را بیش از همه می‌فشارد. لبها و نوک انگشتان حساسی هستند که پیش از وقوع طوفان، انگار از فرو رفتن هزاران سوزن به زق‌زق می‌افتند، لبها و نوک انگشتان هنرمند چنین‌اند. وقتی هنرمند با یقین کامل از طوفانی که بر روی ما سرریز خواهد شد حرف می‌زند، تخیل او نیست که حرف می‌زند، لبها و انگشتان اوست که اخگرهای اولیه طوفان را گرفته‌اند.»<sup>(۲)</sup>

□□□

«ترآزی» به روانشناسی فردی پردازد و «حماسه» بازگو کننده وضع روان قومی است. در حماسه است که شاعر و وجود فردی خود را در موجودیت کلی و تاریخمند جامعه‌اش گم می‌کند تا بتواند هویت قومی و اجتماعیش را پیدا کند. حماسه رویکردی تاریخی - اسطوره‌ای<sup>(۳)</sup> دارد و شاعر را از عینیت تنگ و متصلب و میرای «من» شخصی به روح نامیرای قومی و «ما»ی قبیله‌ای مرتبط و متصل می‌سازد. در حماسه شاعر با بافت پیچیده و سردرگمی از هیجانان، اضطرابها و آرزوهای برنیامده نسلها و

عصرها مواجه است. او فریاد انسانهای بسیاری را از دهلیز تنگ و تاریک تاریخ می‌شنود که می‌خواهند از حلقوم او راهی برای رهایی بیابند. روان شاعری اینگونه برآیند و میعادگاه خشم و طغیان ملتی است که فرصت حیات را از آنان دریغ داشته‌اند. شاعر اصیل و راهبر همچون پیامبری است که زخمهای روحی قوم و امتش را می‌شناسد و به درمانش می‌کوشد. او مانند قلبی در سینه ملتش می‌تپد<sup>(۴)</sup> و خون حیات و آرزو را در شریانهای افسرده مردمش به جریان می‌اندازد، و افتخاری باز و چشم‌اندازهای وسیعی را فراراه تاریخ فردای مردمش می‌گشاید.

فردوسی شاعر عصر و زمانه‌ایست که روح حیات و خون زندگی در کالبد و ورگهای مردمش رو به سردی و سردی نهاده بود. از طرف غرب خلافت دروغ و تزویر و تفاخر نژادی بنی‌امیه و ستمهای اجتماعی و اقتصادی بنی‌عباس قرن‌ها چهره راستین عدالت اسلامی را به محاق برده بود؛ و از سوی شرق هجوم بی‌امان و حاکمیت خشن اقوام ترک‌نژاد آسیای میانه شخصیت و هویت قوم ایرانی را لگدمال کرده بود و ایرانیان در آن روزگاران پرآشوب کم‌کم فروموشان می‌شد که به عنوان یک ملت، ملتی با پیشینه تمدن و فرهنگی درخشان، دارای حیثیت و مقام برجسته‌ای در میان سایر ملل هستند. احیاء و حفظ هویت قوم ایرانی، ضرورتی بود که در قرون چهارم و پنجم هجری، شاعران و سخنوران اصیل ایرانی را به خود فرا می‌خواند. و بی‌گمان کسی که این ضرورت را آگاهانه و با هوشیاری و درایت والا و در اوج صحت و کمال ادراک نموده، و برای تحقق آن مرد و مردانه سرمایه عمر خود را هزینه کرد کسی جز حکیم ابوالقاسم فردوسی نبود:

بی افکندم از نظم کاخ بلند  
که از باد و باران نیابد گزند  
بدین نامه بر عمرها بگذرد  
بخواند هر آنکس که دارد خرد  
کنون سال بگذشت برسی و پنج  
به درویشی و ناتوانی و رنج  
بسی رنج بردم در این سال سی  
عجم زنده کردم بدین پارسی<sup>(۵)</sup>

□□□

«وحدیث رستم بر آن جمله است که ابوالقاسم فردوسی شاهنامه به شعر کرد، و برنام سلطان محمود کرد و چندین روز همی برخواند؛ محمود گفت همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم. و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست. بوالقاسم گفت زندگانی خداوند درازباد، ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد اما این دانم که خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید، این بگفت و زمین یوسه کرد و برفت، ملک محمود وزیر را گفت این مردک مرا به تعریض دروغ زن خواند، وزیرش گفت بیاید کشت، هر چند طلب کردند نیافتند...»<sup>(۶)</sup>

برخی از تذکره نویسان<sup>(۷)</sup> علت اصلی اختلاف فردوسی و سلطان محمود را در اختلاف مذهبی این دو می‌دانند. شکی در شیهه بودن فردوسی و سیاست ضد شیعی سلطان محمود نیست و حتی اینکه فردوسی در



## ■ در حماسه، شاعر فریاد انسانهای بسیاری را از دهلیز تنگ و تاریک تاریخ

می شنود که می خواهند از حلقوم او راهی

برای رهایی بیابند.

خود همچون مردم ایران، مصر و آسیای صغیر، آیا می تواند دلیلی جز جبران حقارت قومی این اقوام داشته باشد؟! اعراب اموی که به تفوق و سیطره سیاسی - نظامی بر ملل بزرگی دست یافته بودند، خود را «مولی» و ملل تحت سلطه خود را «موالی» می دانستند و با آنان برخوردی تحقیر گونه و ناشایست داشتند. عکس العمل طبیعی اقوام زیر سلطه نیز می بایست حرکتی در جهت اثبات برتری قومی و ملی آنان باشد. و هر چند خلفای بنی عباس - بخصوص هارون و مامون - بیشتر به خاطر ملاحظات سیاسی از استعداد عنصر ایرانی - چون خاندان برمکی - برای اداره امپراطوری وسیع خود سود جستند؛ و تا حدودی فشاری را که بنی امیه بر فتر احساس ملی ایرانیان وارد کرده بودند آزاد کردند، ولی روان زخم خورده و تحقیر شده ایرانی ضربات بنی امیه را به تمامی فراموش نکرد. و جای شگفتی بسیاری است که ایرانیان در برابر تهاجر نژادی اعراب هیچگاه دست به مقابله به مثل نزدند و برخلاف حرکت های کور و ناخودآگاه دیالکتیکی که حتی در قرن ما بر روان قومی مردمان فرهیخته و با فرهنگی چون مردم آلمان تاثیر دارد، ایرانیان برای ابراز لیاقت و شایستگی و استعداد ذاتی و نژادی خود به تهاجر قومی و ملی نپرداختند، بلکه برتری و لیاقت خود را در موضوعات علمی و فرهنگی و ایجاد تمدن و فرهنگ با شکوه اسلامی که چند قرن بزرگترین ره آورد فکری بشر بود، به منصف ظهور رساندند. و این ایرانیان بودند که اول بار برای زبان عربی قواعد مدون و فرهنگ لغت تدوین کردند. حتی شاهنامه که صیغه ای کاملاً ایرانی دارد و گهگاه فردوسی واقعیت نژاد عرب را به تحقیر می بیند که:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار

عرب را به جانی رسیده است کار

که تاج کیسانی کند آرزو

تفو بر تو ای چرخ گردون تفو (۱۱۲)

ولی فردوسی این نماینده والای روح ایرانی، پای از جاده اعتدال و انصاف بیرون نمی گذارد و در برابر نژاد عرب در اثبات برتری نژاد ایرانی رجز نمی خواند. فردوسی حتی در اواخر شاهنامه درباره علت شکست ساسانیان همچون محقق منصف و آسیب شناسی ماهر، دور از تعصبات قومی و نژادی، فساد نظام کاستی ساسانیان را زیر ذره بین نقد می گیرد و حقایق را کتمان نمی کند. (۱۱۳)

□□□

قهرمانگرایی خاصه ملت های است که از ملت های دیگر شکست نظامی خورده و تحت انقیاد آنها درآمده اند. در روانشناسی فردی نیز یکی از ویژگی های قهرمانگرایان، ضعف و احساس کمتری است که

روزگاری که شیبه بودن جرمی نابخشودنی بود، صراحتاً خود را «به مهر نبی و علی» مستظهر می داند؛ اما آنچنانکه از متن نقل شده از تاریخ سیستان (۸) برمی آید؛ اختلاف فردوسی و محمود بر سر «رستم» است. ظاهراً مؤلف - یا مؤلفین - نامعلوم تاریخ سیستان این گفتگو را به همین سادگی که «محمود گفت همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم، و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست.» نقل می کند و می گذرد. اما به رغم نگارنده می توان در لابلای این کلمات محدود جریانات وسیع و دامنه داری را جستجو کرد.

«آلفرد آدلر» یکی از پیشروان صاحب مکتب روانکاوی است. او با استفاده از این تز «نیچه» فیلسوف و شاعر آلمانی که معتقد بود، زندگی عبارت است از «اراده معطوف به قدرت» (۹)، اساس مکتب روانکاوی خود را بر اصل «عقد حقارت» یا احساس کمتری بنیاد نهاد. آدلر معتقد بود که: «انسان بودن به معنای رنج بردن از احساسات حقارت نفس و میل کردن به احراز موقعیتها و حالات عالی یعنی اراده برتری جویی است.» (۱۰) اگر بتوان نگاه روانکاوانه را بر این آرزو به جامعه تعمیم داد، می توان گفت که در برخی شرایط ملتها نیز مبتلا به احساس حقارت می شوند و برای «جبران» حقارت خود به عکس العمل های گوناگونی دست می زنند. ناسیونالیسم و تهاجر ملی و نژادی، ای بسا معلول شرایط تاریخی خاصی باشد که ملتی در برابر فشار تاریخی و یا جبران حقارتی که از سوی ملل دیگر بر آن وارد گشته، از خود عکس العمل نشان داده باشد. «نازیسم» هیتلری که مبتنی بر فلسفه نژاد برتر قوم ژرمن بود، معلول فشار و تضحیقات تحقیر گونه ایست که در صلح و رسای از سوی فاتحان جنگ اول جهانی بر مردم آلمان وارد شده بود؛ و نتیجه آن بطور دیالکتیکی - تحقیر نژادی دیگر یعنی نژاد یهود و پیدایش فلسفه «آنتی سیمی تیسم» بود. و البته این نیز بنوبه خود فلسفه نژادی - سیاسی «صهیونیسم» را دامن زد و آن ناسیونالیسم عرب را در خاور میانه به وجود آورد. شکی نیست که «احساس قومی» و شایستگیها و لیاقت های بالقوه آن در آفرینش فرهنگ و تمدن همواره نقش مثبت و سازنده ای داشته است؛ و تقابل و تنازع تمدنها و فرهنگها با یکدیگر موجب رشد و تعالی آدمی در طول تاریخ شده است و ادیان الهی و فرزندانگان تاریخ آن را به رسمیت شناخته اند. (۱۱) و اگر ملتی در برهه ای خاص به برتری قومی و نژادی خود اصرار می ورزد، باید ریشه آن را از نظر روانشناسی اجتماعی در تاریخ آن قوم جستجو کرد. برخورد نژادی خلفا و حکمرانان عرب بنی امیه با ملل متمدن و زیر سلطه

خانواده، محیط و شرایط تربیتی و اجتماعی بر آنان تحمیل می کند. همانگونه که قبلاً آمد، جغرافیای سیاسی ایران در زمان فردوسی از وضعیت خاصی برخوردار بود. قرن ها تفوق سیاسی - نظامی عرب و بعد حاکمیت خشن عنصر ترک نژاد، هویت قوم ایرانی را به محاق فراموشی می برد؛ فردوسی با درک عظیم خود از وضعیت شکست خورده و تحقیر شده روان قومی، به ترمیم و جبران این شکست می پردازد. کاراکتر «رستم» در مجموع چیزی جز بازسازی روان شکست خورده و آزرده قوم ایرانی بر اثر نبوغ فردوسی نیست. سلطان محمود خیلی خوب و زیرکانه متوجه جان کلام شاهنامه می شود که: «شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم.» او به وضوح تمام و با برجستگی چشمگیری شخصیت رستم را که نماینده قوم ایرانی است، در برابر خود احساس می کند؛ و نمی تواند علیرغم داعیه شاعر پروری در دستگاه خود و حمایت از شاعران چاپلوس و متعلق دربار، خاستگاه نژادی و قومی خود را فراموش کند و بشنود که رستم افراسیاب تورانی و دیگر پهلوانان ترک نژاد آسیای میانه را شکست می دهد و خشم و نفرت خود را نسبت به رستم اظهار نکند! اگر برده این عبارات را کنار بنیم و با نگاهی ژرف در برابر همین چند کلمه درنگ کنیم، در خواهیم یافت که رویارویی فردوسی و محمود، رویارویی دو شخص نیست، بلکه برخورد و تقابل دو قوم و دو ملیت است.

هماوردی فردوسی و محمود رزم رستم و افراسیاب را به یاد می آورد، هر چند بی اسب و سلیخ و میدان و تنها با دشته کلام و شگفت آنکه اینبار نیز خالق رستم نه در صحنه حماسه و اسطوره که در واقعیت تاریخ پیروز از میدان به بدر می آید، گو آنکه «گرسوز» (۱۲) پدش رشت سلطان را به قتل سیابش ترغیب کند.

سلطان محمود برای ایجاد حکومت ملی در ایران - البته تنها به انگیزه سیاسی - دستور جمع آوری آثار حماسی و پهلوانی ایران قدیم را می دهد (۱۳) تا مگر به طور تصنعی ریشه قدرت خود را در عمق وجدان ایرانی فرو کند و مشروعیت سیاسی و ملی پیدا کند و شاخه های حاکمیت خود را تا دیرگاه برحیطه پهناور این سرزمین بگستراند. برای این منظور برخی از شاعران دربار از جمله عنصری را ترغیب به نظم آن آثار می کند؛ و حتی برای انجام این کار جایزه تعیین می کند. و فردوسی که سالها پیش از به قدرت رسیدن محمود تنها به نیروی عشق به ملیت خود و در کمال نبوغ و خلاقیت هنری به این مهم پرداخته بود، ظاهراً باید بسیار مورد لطف و بخشایش محمود قرار گیرد، که او را به مرادش رسانیده؛ ولی «رستم» نمی گذارد که ریشه مصنوعی محمود در خاک مردخیز ایران چندان فرود رود. رستم تیشه ای بود به ریشه محمود و قومیت او؛ و خشم او از رستم شاهنامه، زخمی بود که سلطان محمود تا مغز استخوانش احساس کرده بود.

فردوسی هر چند سائقهای قومی خود را تا قبل از برخورد با سلطان محمود چندان آشکار نمی کند، اما پس از گریختن از حیطه قدرت او در اشعار هجو به اش بر علیه سلطان محمود، خشم فرو خورده و نهفته خود و هویت بی ریشه و تبار سلطان محمود را این گونه افشاء می کند:



چو دیهیمیدارش نئید در نژاد  
 زد بهیمداران نیس اور دیاد  
 اگر شاه را شاه بودی پدر<sup>(۱۶)</sup>  
 به سریر نهادی مراتج زر  
 و گر مادر شاه بانو بدی  
 مراسم و زرتابه زانو بدی  
 چو اندر تبارش بزرگی نبود  
 نیارست نام بزرگان شنود<sup>(۱۷)</sup>  
 تأکید فراوان فردوسی در لایلی داستانها بر تخم  
 و تبار ایرانی، درک و دریافت این شاعر بزرگ از  
 دگر دیسی نژادی و روانی و فرهنگی است که زمانه اش  
 آستان آن بود؛ و او در پس این دگر دیسی، نگرانی و  
 دلواپسی خود را ابراز می‌دارد؛ آنجا که از قول رستم  
 فرخزاد در نامه‌ای به برادرش می‌گوید:  
 ز ترک و زایران و از تازیان  
 نژادی پدید آید اندر میان  
 نه ترک و نه ایران، نه تازی بود  
 سخنهایه کردار بازی بود  
 زبان کسان از بی سود خویش  
 بچویند و دین اندر آرد پیش<sup>(۱۷)</sup>

۷- همچون نظامی عروضی در چهار مقاله و...  
 ۸- بنا به اظهار مرحوم بهار، تاریخ سیستان در دو  
 دوره تألیف یافته است. قسمت اول آن متعلق به سال  
 ۴۴۵ هجری است و با توجه به اینکه تألیف شاهنامه در  
 حدود سال ۴۰۰ هجری قمری پایان یافته، می‌تواند  
 یکی از نزدیکترین منابع معتبر درباره شاهنامه و  
 فردوسی باشد.  
 ۹- عنوان کتابی است از فردریک ویلهلم نیچه  
 ۱۰- لوفلر- دلاشوا، زبان رمزی افسانه‌ها، ترجمه  
 جلال ستاری، انتشارات توس ص ۴۰

مشکل، یک تاریخ، یا یک وضع اجتماعی خاص ایجاد  
 می‌کند<sup>(۱۷)</sup> رستم شاهنامه نیاز روانی مردمی است که  
 در واقعیت تاریخ از آن محروم هستند؛ و فردوسی این  
 نیاز را از جنبه ذهنی و روانی محدودش می‌رساند و آن  
 را در شخصیت رستم، تجسم می‌بخشد. رستم تیلور  
 آرزوی سرکوب شده قوم ایرانی برای نیل به پیروزی در  
 صحنه تاریخ است. و خلاصه، حدیث رستم، حدیث یک  
 فرد نیست، حدیث قومی است که در روزگار شکست و  
 حرمان در جستجوی هویت گم شده خویش است.

زیر نویسه‌ها:

- ۱- ژان پل سارتر، ادبیات چیست، ترجمه ابوالحسن  
 نجفی - مصطفی رحیمی، کتاب زمان، ص ۱۵۴
- ۲- نیکوس کازانزاکیس، گزارش به خاک یونان،  
 صالح سید حسینی، نیلوفر، ص ۴۹۲
- ۳- منظور از اسطوره، افسانه نیست، اسطوره را  
 معادل واژه «Myth» یا بار معنایی که اسطوره  
 شناسانی چون لوی استراوس، مالینووسکی و میرچا  
 الیاده در نظر داشته‌اند، آورده‌ام.
- ۴- برگرفته از این شعر علامه اقبال لاهوری است:  
 «فطرت شاعر سراپا جستجوست  
 خالص و سروردگار آرزوست  
 شاعراندر سینه ملت چو دل  
 ملت بی شاعری اینان گل  
 شعر را مقصود اگر آدم گری است  
 شاعری هم وارث پیغمبری است  
 نقل از کلیات اشعار فارسی اقبال، احمد سروش  
 کتابخانه سنائی ص ۲۹۴
- ۵- ژول مول، دیباچه شاهنامه، ترجمه جهانگیر  
 افکاری، انتشارات جیبی ص ۱۰۳ - ۱۰۲
- ۶- تاریخ سیستان، مؤلف (؟) به تصحیح مرحوم  
 ملک الشعراء بهار، مؤسسه خاور ص ۸ - ۷

- ۱۱- ر. ک به قرآن، سوره حجرات، آیه ۱۸
- ۱۲- ر. ک از رنگ گل تاریخ خار قدمعلی سرامی
- ۱۳- مثلاً ر. ک به شاهنامه، همان، ج ۶ ص ۲۶۰ -
- ۲۵۹ داستان انوشیروان و کفشگر
- ۱۴- منظور حسن میمندی وزیر سلطان محمود  
 است که به گفته تذکره نویسان به تضریب و توطئه علیه  
 فردوسی دست زد و بگفته تاریخ سیستان محمود را  
 بقتل فردوسی تشویق نمود.
- ۱۵- ر. ک، دیباچه شاهنامه، همان ص ۲۱
- ۱۶- سلطان محمود فرزند سبکتگین غلام و داماد  
 الهتگین است که شخص اخیر خود از غلامانی است  
 که در دربار سامانی مقام یافت و به امارت غزنین  
 منصوب شد.
- ۱۷- ر. ک، دیباچه شاهنامه، همان ص ۱۰۳
- ۱۸- ر. ک شاهنامه، همان ج ۷ ص ۲۲۰
- ۱۹- شریعتی، دکتر علی، مجموعه آثار ج ۲۶ ص  
 ۵۲
- ۲۰- STRUCTURALISME
- ۲۱- هانری مندراس - ژرژ گورویچ، مبانی جامعه  
 شناسی، ترجمه باقر پرهام

فردوسی رویاروی با طوفانهای مخوف و سهمگینی  
 است که از جهات مختلف شروع به وزیدن کرده و  
 درخت تناور و دیرینه سال قومیت ایرانی را تهدید به  
 ریشه کن شدن می‌کند. از این جهت است که اصرار  
 زیادی بر حفظ و ثبات ریشه و تبار قومی دارد. به بهانه  
 بزم هاماوران و «ناخته کردن افراسیاب بر ایران زمین»  
 دلشوره و اضطراب خود را اینگونه به زبان می‌آورد:  
 در ریخ است ایران که ویران شود  
 کینام پلنگان و شیران شود  
 همه جای جنگی سواران بدی  
 نشستنگه شهریاران بدی  
 کنون جای سختی و جای بلاست  
 نشستنگه تیز چنگ اژدهاست<sup>(۱۸)</sup>

□□□

تاریخ شرح پیروزیها و شکستهای سلاطین و  
 پندرتنمندان است. و چه بسیار کاتبان مزدوری که ظلم و  
 جنایت را با ثمن بخش به عدل و انصاف تحریف  
 نموده و سلطانی ظالم را چون قهرمانی عادل بر تارک  
 تاریخ نشانیده‌اند. اما اسطوره سرگذشت توده‌هاست،  
 سرگذشتی راست و بی تحریف و برای نوشتن آن مزدی  
 نیست تا مزدوران به صلاحدید نان و نمک حقیقت را  
 بر بانی مصلحت کنند.  
 قوم ایرانی اگرچه در عرصه تاریخ به دست  
 سلاطین ترک شکست می‌خورد ولی در صحنه اسطوره  
 بر آنان پیروزی می‌شود. «اساطیر عبارت است از تاریخ،  
 چنانکه که باید باشد و نیست»<sup>(۱۹)</sup>. این است رویکرد  
 دقیق اسطوره که امروزه در بسیاری از مقله‌های  
 علوم انسانی اهمیت خود را باز می‌یابد. بر خلاف آنچه  
 به فرهنگ ما تعریف شده است اسطوره‌ها مجموعه  
 افسانه‌ها و داستانهای تخیلی و تفتنی نیست؛ بلکه  
 اسطوره‌ها عمیقترین بازتاب وضع روانی یک قوم در  
 سیر تاریخ است. لوی استروس مردمشناس بزرگ  
 رانسوی و پایه گذار مکتب «ساخت گرای»<sup>(۲۰)</sup>،  
 اسطوره را اینگونه تعریف می‌کند: «اسطوره یک  
 ساختمان فکری است که منطقی درونی را در باره یک